

درنگ! اگر خاطرات زندان به آذین را میخوانید

نوشته ای را که در زیر میخوانید، بنا به اراده و خواست قلبی نویسنده و نه به سپارشی از هیچ سو، فرد، حزب یا سازمانی، نوشته شده است. حتی از هیچکس از نزدیکان هم برای ویراستاری و مشورت، کمکی خواسته نشده. بار پی آمد های گران آن نیز به تنهایی بر دوش نویسنده است. من که خود را فروتنانه شاگرد مکتبی میدانم که استادانی چون به آذین و طبری پرورده است. سکوت را در برابر انتشار خاطرات به آذین که بدون آگاهی و اجازه از خانواده اش، دردنیای مجازی الکترونیکی دست بدست میگردد، برای خودگناهی نابخشودنی دانستم.

در تاریخ 09/12/13 خاطرات به آذین را برای اولین بار دوستی دیرین و دور دستم برایم ایمیل کرد. او هم خود، از "جائی" ایمیل شده بود که سر چشمه اش را نمیدانست، چنانکه در سرشت جادویی این ابزار نوظهور است. بسیاری که خوردم، از اینکه خانواده به آذین به دلایل گوناگون مایل به چاپ و انتشار آن نبود، از جمله اینکه این اثر، با آنکه چند سال پس از "آزادی" او (بهبتر است گفته شود انتقال به زندان مادام العمر خانگی و بخرج زندانی) نوشته شده است، و به ادعای نویسنده در شرائط "آزادی کامل"، سایه چماق قدرت جهنمی رژیم بر سطر سطر آن سایه انداخته است. این را هم باید به یاد داشت که تا کنون هیچ زندانی سیاسی از نیمه دوم سلطنت محمد رضا شاه تا این لحظه در ایران ما رسمن و قانونن "آزاد" نشده است.

با آنکه دست نویس این کتاب را چند سال پیش خوانده ام، برای چند مین بار نیز بازخوانی اش کردم. با آنکه پیدا بود بنا به عطش کنجکاوای فراگیر جامعه که: در پس آن دیوارهای راز آمیز جهل و زور، شکنجه خانه های مسلمان ساز رژیم، چه میبود که کهنه کمونیستهای سرشناس، بویژه به آذین و احسان طبری این چنین در چشم همگان بر چهره نمادین گذشته خود چنگ میکشند و خود گشاده سیاسی و شخصیتی میشوند، مصادره میشوند، انتشار و فروش چنین "افشاگری هائی" چه سود سرشاری را میتوانست عاید خانواده آن زنده یاد بکند، از انتشار آن خودداری شد.

یک نسخه از این خاطرات را به آذین سالها پیش پس از اتمام آن، برای کسب اجازه انتشار به وزارت ارشاد داده بود! نسخه اصلی نیز در خانه به آذین در تهران نگهداری میشد. اینکه به آذین، در زمان زندگی اش آنرا به کسی، دوستی در خارج از دایره خانوادگی اش، سپرده است یا نه، روشن نیست. خانواده آن زنده یاد، با چاپ و پخش آن مخالف بود. از آنجا که به آذین نمی خواسته یا نمیتوانسته با چاپ و انتشار "غیر قانونی" آثار خود، در خارج از کشور، برای خود و خانواده زجر دیده اش درد سری بخرد، نیز با انتشار "غیر مجاز" آن موافق نبود.

او میخواست با اجازه رژیم آنرا از راه های قانونی و در چارچوب سیاست رژیم ولی فقیه منتشر کند. رژیم خود کما، که در این اثر جرقه هائی از شخصیت خرد شده به آذین اصلی را اینجا و آنجا مشاهده میکند اجازه انتشار آنرا - در آن زمان - صادر نمیکند! با آنکه این اثر در واقع ندامت نامه به آذین است، بهمین شکل نیز یک سند تاریخی از سیاه ترین دوران تاریخ اخیر ما بحساب میاید و در بر گیرنده افشاگری هائی است که با وجود آشنائی همگان با آنها، به قلم استادانه به آذین دستکم از نظر ادبی در خور اعتنا است، "خطی زشت است که به آب زر نوشته شده"

نویسنده استاد و پیر خردمند دگر اندیش "نو مسلمان" ما با وسواسی هنرمندانه، پیچیده و چند پهلو، به نعل و میخ زندهای زیرکانه، تلاش کرده است که "به آذین گذشته" را - که سخت جانی میکند - در معبد استبداد تکه پاره کند، بکشد، دفن کند. او هم توده ای شدنش را شرمسارانه توجیه میکند هم اورادر پای به آذین "اسلام" آورده امروزش (بخوان اسلام چپون شده اش) بیرحمانه قربانی میکند و در این بازی با حقیقت، مثل ماهی لیز میخورد و در نهایت به تعبیر رندانه خودش "به ریش همه میخندد و بیشتر از همه بریش خودش".

این همه استحاله با آنکه بضررب شلاق مسلمان ساز بازجوی کم سالی که حکم نوه اش را دارد، صورت گرفته، وانمود میشود که در "آزادی کامل" به آن دست یافته است. عجب که شلاق های روشنگرانه این جوان نوسال به او فرصتی این چنین مغتم داده است که خدای گم کرده دوران کودکی اش را باز یابد، که تا آخرین لحظه زندگی اش به آن بچسبد، حتی سالها پس از خانه نشین شدنش و تا آخرین نوشته هایش، نامه ها و وصیتنامه اش. آدم میماند که اینرا معجزه اسلام بنامد یا شلاق!

با توجه به اینکه رژیم، پس از نسل‌کشی کمونیست‌ها در ایران، اسلام "آوردن" طبری و به آذین، تحت تعالیم عالیّه حسین شریعتمداری و عبداللّه شهبازی (البته که با خواندن آثار استاد مطهری، رساله‌ی خمینی و به ویژه آثار علمی دانشمند بزرگ شیعه، علامه محمد باقر مجلسی در مکتب انسان‌ساز و اسلام‌پرور زندان) و نیز دعوت از گورباچف به آوردن اسلام توسط خمینی در آستانه‌ی فروپاشاندن دیوار کفر، به این باور رسید که خطر ابتلا به بیماری مارکسیسم در جوانان، بحمدالله رفع شده است، (اگر خواننده‌ی گرامی ذوق طنز ندارد، همین جا این نوشته را دلیت کند) ازین رو انتشار و خرید و فروش آثار مارکس و انگلس را - که دیگر بطالتش بر همه‌ی جهان آشکار شده بود - مجاز دانست. از کیانوری و جوانشیر خواسته می‌شود که برای طلاب حوزه‌های علمیه قم درس نامه‌ی مارکسیسم بنویسند. در چنین احوالی به آذین ما نیز اجازه می‌آید که چرک نویس "جوهر" عدالت خواهی مارکسیسم را کم و بیش رنگ باخته، و در دور دست تاریخی اش به چشم بگشود و سپس این جوهر را بسیار پررنگ تر در "خط امام" نستعلیق کند، اما وظیفه‌ی اصلی و موکد او کشتن چندان اور مرغ حق حزب توده ایران و دفنش است، سازمان عینیت یافته و زنده ایرانی مارکسیسم - لنینسیم که در پیوند با آئین ریشه دار دادروری مزدک و مانی و هزاران شهید راه آزادی و مردم خواهی و میهن دوستی، همچنان تپنده و شکوفا است.

دفاع یا توجیه رنگ باخته‌ی مارکسیسم و شعار "عدالت خواهی" زیر سیلی‌های روشنگرانه‌ی بازجوی مومن مسلمانان و وصله کردن آن به عدل اسلامی ولی فقیه، چیزی نیست جز ایجاد هیجان و تیز کردن اشتباهی خواننده‌ای که دلزده از شعارهای توخالی و وعده‌های سرخرمن رژیم جمهوری اسلامی است. بزعم به آذین "دوم"، کارائی این شیوه برای موجه نشان دادن و جوان پسند کردن همان همکاری‌های ایده‌نولژیکی که آشکار و پنهان، قولش را به شکنجه‌گرانش داده بود، موثر تر است تا تجویز شکل آخوندی، نخ‌نما و کلیشه‌ای از حکومت اسلام و لائی. پس این آش بد مزه میبایست به چاشنی و فلفل نمک بعضی حقایق پیش پا افتاده قابل خوردن بشود. حقایقی که همه میدانند (حتی تلخترش را) از جمله افشای شکنجه و شلاق و اعتراف گیری در زندان یا حد اکثر افشای نام و رفتار یک بازجوی بدبخت که خود نیز چون او قربانی بند و بسته‌های بالا است.

رازانتشار و پخش وسیع این خاطرات، بدون اجازه و رتبه اودر اینترنت، که به احتمال بسیار قوی از طرف سازمان امنیت رژیم صورت گرفته است، در این روزهای سرنوشت ساز در همین نکته است. با اوج گرفتن جنبش مردمی اخیر، مثل گذشته، همه تیرهای اتهام و افترا، بار دیگر قلب پاک ترین و اصیل ترین سازمان مبارز راه آزادی، عدالت، میهن دوستی و اسقلال را نشانه گرفته است. حزب توده ایران، نزدیک به هفتاد سال پیش بذرهائی پاشیده است که امروز همگان با شادی شاهد سبز شدن و بالیدن آنیم. این سازمان برآمده از قلب توده‌های کار و زحمت، با آنهمه خونهای پاک که از پیکر همیشه جوانش میریزد، با آنهمه تجربه‌های گرانقدر از پیروزی‌ها و شکست‌هایش در کوره مبارزه در راه رهائی میهنمان، از بند های خود کامگی و جهل و وابستگی، نه تنهانمرده است، که در پیکرهای روئیده از تنه تناور خود، با لنده تر، بلند تر و گسترده تر شده است.

مردم میهن ما اینک بویژه پس از اعتراف گیری‌های اخیر بیش از پیش به ماهیت سیاهکاری‌های رژیم جهل و جور و دروغ پی برده اند. کتاب خاطرات زندان به آذین زیر عنوان "بار دیگر و اینبار" که طنزی است در به یاد آوردن "میهمان این آقایان" نوشته به آذین "اول" در دوران شاه، همچون دیگر آثار او پس از دستگیری و شکنجه، ادامه همان اعترافات چندش آور تحمیلی و نمایشی از سنخ "کژراهه" نویسی رفیق دانشمند دیگرمان، احسان طبری است. این اعترافات با همه ادعاهای مبنی بر نوشتن آنها در شرایط "کاملن آزاد" یا "حرف دل" بهیچ عنوان پذیرفته نیست چرا که این عزیزان هرگز نه رسمن، نه قانون و نه واقع آزاد نشدند. آنها تا به آخر عمر - ولو در خانه خود - زیر شمشیر دامکلس تاریک اندیشان خواب و خوراک آرام نداشتند چه رسد به اینکه بتوانند "در آزادی کامل حرف دل" خود را بنویسند. این "ضد" گالیله‌های مچاله شده در چنگال شوم ارتجاع قرون میانه‌ای چنان چزانده شده بودند که حتی سالها پس از "آزادی" در وصیت نامه خود نیز باید همچنان پشت کرده بخود، "جاسوس" و "خائن" و توبه خواه بمانند. این رژیم سفاک سفله پرور دانشمند کش، حتی پس از مرگ نیز قربانیان خود را رها نمیکند و با انتشار "اعترافات" آنان، تلاش میکند دستکم بخشی از آبروی ریخته را برای خود حفظ کند. میخواهد القا کند که: گالیله حتی در نوشته‌های "آزادانه" و "محرمانه" خود نیز به این "حقیقت" رسیده است که خورشید به گرد زمین میچرخد! غافل از اینکه سند تازه‌ای از سرکوب دهنم‌نشانه خود را رومیکنند.

این نوشته‌ها با همه در بر داشتن افشاگری‌هایی در باره شکنجه و شلاق و رفتار ستمگرانه زندانبانان (تازه آنهم که از روی "صداقت و ایمان اسلامی و انقلابی" بازجویان جوان تلقی شده است! آنچنانکه از قلم و زبان به آذین "افشا" میشود و صد البته

پذیرفتنی و بخشودنی!) جز حيله ای فریبنده و چرب برای اماله کردن و ظاهر الصلاح نشان دادن ادعاهای زمخت بعدی آنها مبنی بر اعتراف به عمری گمراهی، جاسوسی و خیانت و در پایان خوش آن، اسلام آوردن و رستگار شدن در دنیا و آخرت، نیست، این که تکرار همان تبلیغات کرکننده ضد توده ای، همان آهنگ خراشنده گوش و جان ارتجاع و امپریالیسم است که بیش از نیم قرن در بلندگوهای دو رژیم خودکامه، مردم فریب و تبهکاردمیده میشود.

انگاران آقایان این خیل ملیونی زن و مرد پیر و جوان فرهیخته، بیباک، روشن و رزمنده را که امروزه پا خواسته است، مشتاقی هالو فرض میکنند.

پخش و توزیع این آثار بدون یک تفسیر و توضیح واقع نگرانه، در واقع همکاری و همدستی با رژیم ولایت فقیه است ولو از روی صافدلی به قصد افشاگری شکنجه های رژیم باشد، ولو از روی همدردی و علاقه به این عزیزان باشد که بیشک پیش از دستگیریشان، سهم بسیار والا وارزنده ای در روشنگری و مبارزه با استبداد و ارتجاع داشته اند.

ما هرگز ارزش آثار گرانقدر و سهم بسزای این روشنفکران مبارز را پیش از قربانی شدن، شکسته شدن و عبور دادنشان از چرخ گوشت قصابی رژیم، در پیشبرد مبارزه بر حق مردمی، خوار نمیداریم.

حزب توده ایران، بزرگتر، ریشه دارتر و استوارتر از این است که در پیکر چند قهرمان- قربانی، شکسته و خوار شود و از میدان مبارزه بیرون رانده شود. این حزب به تنه فرآگیر و جهانی همه احزاب برادر بر خواسته از نیاز مبرم زمانه پراز تضاد های ناسازگار ما پیوند خورده است.

امروز شعارهای انسان دوستانه و مردمی این حزب را در میهن بلاکشیده ما از زبان ملیونها رزمنده جوان میشنوید، شما ای منادیان "خدعه" وریا، جور و جهل و استبداد و استعمار، آیا میدانید که با کشتن و به بند کشیدن هزاران رادمرد آزادی خواه توده ای و مسلمان و دگراندیش، خود بدست خود، ریشه های دادپروری مارا تکثیر کرده اید. امروز دیگر دردل و زبان هر ایرانی آزاداندیش، میهن دوست و ترقی خواه، گویی یک "توده ای" "سبز" شده است. در وجود هر مسلمان آزاده، هر چپ و دگراندیش، هر انسان زحمتکش و نیکخواه و ایراندوست باهر نگرش ایده نولژیکی، طنین رسای شعارهای توده ای بگوش میرسد ولو آنکه زیر تاثیر سمپاشی های تبلیغاتی دور رژیم، به ظاهر آنرا رد کند. گیرم که این همه را گرفتند و به اعتراف و توبه کشاندند و بنام جاسوس و کافر و ملحد شکستند و کشتند، با این باغ آباد و رنگین از ملیونها اندیشه نو، سر بر آورده و سبز شده از خون پاک آنهمه شهید، برای ساختن ایرانی مستقل، آباد و آزاد چه خواهند کرد.

09/12/20

محسن جمال